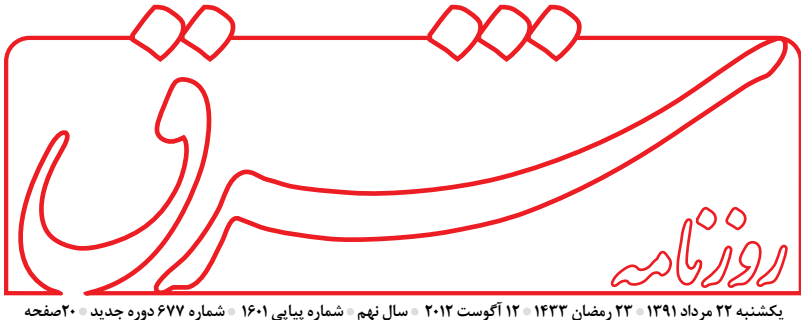




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
 نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
 تلفن: ۸۸۶۵۳۳۹۱-۲ نامبر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
 امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۱۴۲۳۰
 توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
 چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
 www.sharhnewspaper.ir

تهران : آذان ظهر:۰۹:۱۳:۰۱ مغرب ۰۱:۰۶:۱۳ آذان صبح فردا ۰۴:۰۹ طلوع آفتاب ۰۶:۲۲



یکشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۹۱ ۲۲ رمضان ۱۴۳۲ ۱۲ آگوست ۲۰۱۲ سال نهم شماره پیاپی ۱۶۰۱ شماره ۶۷۷ دوره جدید ۲۰صفحه

«شون پن» به عرصه کارگردانی بازمی‌گردد

ایسننا: «شون پن» به عرصه کارگردانی بازمی‌گردد. «شون پن»، بازیگر و کارگردان آمریکایی، پس از ساخت فیلم «به سوی توحش» در حال گفت‌وگو برای کارگردانی فیلم اقتباسی از خاطرات «نورمن اولستاد» به نام «دیوانه توفان» براساس کتابی با همین نام است که در سال ۱۹۷۹ تنها بازمانده یک حادثه سقوط هواپیما بود و در این حادثه هوایی خلبان و پدر «نورمن اولستاد» جان خود را از دست دادند.



جنگل آسفالت

تعارف‌های درمانی سال ۹۱

تعیین دستوری مدت ویزیت

حامد محمدی‌نگرانی

روایت‌پزشک



■ در ابتدای کتاب‌های مرجع پزشکی مقدمه‌ای وجود دارد که با وجود تفاوت‌های اندک، محتوای مشترکی دارند و این مفهوم که هر پزشک باید براساس اطلاعات و تجربه خود و شرایط منحصر به فرد هر بیمار، درمان را انتخاب کند و وظیفه ما تنها پیشنهاد روش‌های درمانی است و مسوولیتی در قبال عواقب و نتایج احتمالی آنها نمی‌پذیریم (کارخانه‌های داروسازی نیز چنین نظری دارند). حتی عده‌ای پزشکی را یک هنر می‌دانند که پزشک براساس علم، تجربه و بالین بیمار تصمیم‌گیری می‌کند و البته عواقب قانونی و اخلاقی هنرمندی خود را می‌پذیرد.

ابتدای مرادنامه بعد از حدود چهار ماه تاخیر، دولت تعارف‌های درمانی بخش دولتی و خصوصی را اعلام کرد. در مورد بخش خصوصی، اکثریت پزشکان معتقدند باید از سوی ارگانی غیردولتی (قبلاً این وظیفه بر عهده نظام پزشکی بود) تعیین شود و حتی عده‌ای معتقد به نظام عرضه و تقاضا برمبنای اصول اخلاق حرفه‌ای و نظارت قانونی هستند. اما از سال گذشته، با بالا رفتن تعارف‌های بخش خصوصی، پایین بودن پرداختی شرکت‌های بیمه و تاخیر در آن و عدم قرارداد پزشکان با بیمه‌ها و افزایش سطح پرداختی مردم، همزمان با اعلام نرخ ویزیت حداقل زمان ویزیت هم اعلام شد، با این توجیه که بعضی پزشکان زمان کمی را برای بیمار صرف می‌کنند، من هم بارها شاهد این موضوع بودم اما آیا این راه‌حل درست و عملی است؟ براساس نظام عرضه و تقاضا و اصول اخلاقی، تصمیم‌گیری در مورد انتخاب پزشک، حق خود بیمار است و در صورت بروز تخلف می‌تواند از طریق مراجع قانونی موضوع را پیگیری کند.

اماوقتی کتاب‌های مرجع پزشکی و کارخانه‌های بزرگ داروسازی، نظر پزشک را بر همه چیز ارجح می‌دانند بطور می‌شود برای فردی که به طور میانگین بین هفت تا ۱۵ سال در دانشگاه درس خوانده است، زمان ویزیت را تعیین کرد. ممکن است برای یک بیمار ۱۰ دقیقه برای ادامه درمان کافی باشد و برای دیگری بیش از نیم‌ساعت زمان لازم باشد. در جلسات روان‌رمانی بر مبنای شرایط جلسه و شرایط فرد مراجع، زمان جلسه تعیین می‌شود اما آیا پزشکی که وقت بیشتری را برای

بیمار صرف می‌کند لزوماً حائز تر است؟ در این صورت تکلیف درمانگاه‌های دولتی با ابوهی از بیماران و زمان ویزیت بسیار کوتاه چیست؟ در واقع هر پزشکی باید بر مبنای شرایط بیمار و اصول علمی و اخلاقی حرفه‌ای و تجربه خود، زمان مناسب را برای هر بیمار صرف کند.

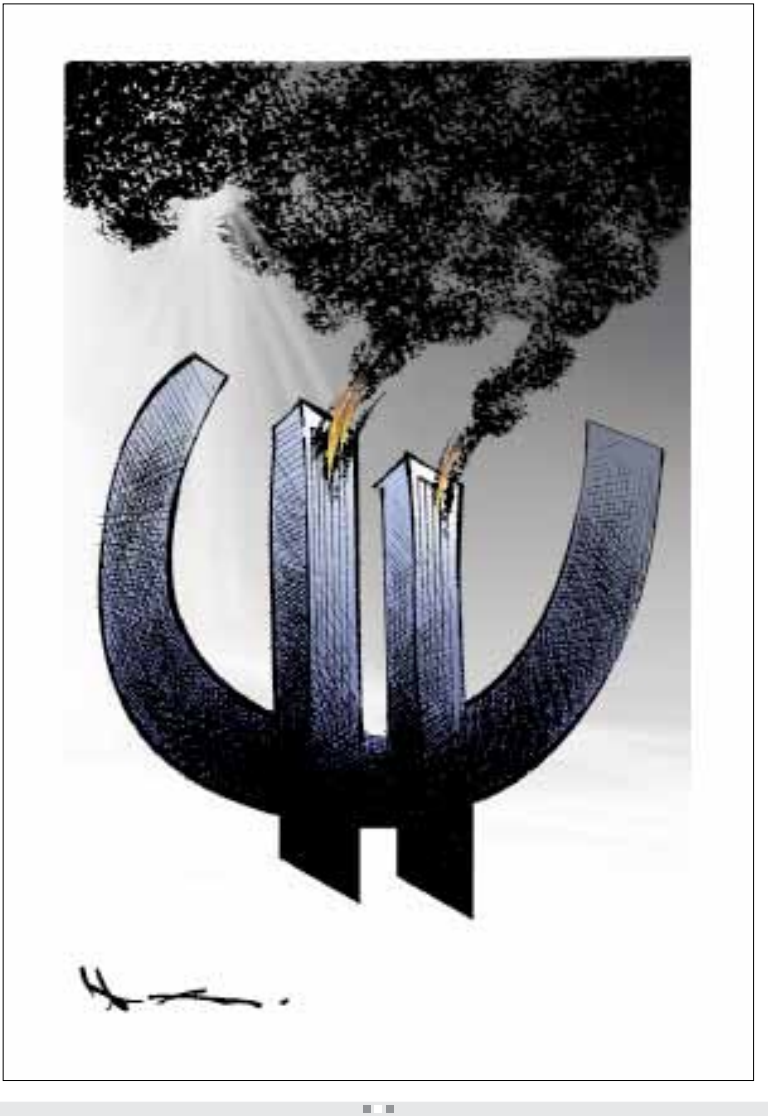
در این جدول، حداقل زمان ویزیت برای پزشک عمومی ۱۵ دقیقه، متخصص ۲۰ دقیقه، فوق‌تخصص ۲۵ و روانپزشک (متخصص اعصاب و روان) ۳۰ دقیقه اعلام شده است در حالی که بر اساس اصول پزشکی خانواده که وزارت بهداشت را برای هر بیمار مصر است، بیمار در ابتدا به یک پزشک عمومی مراجعه می‌کند و او بااحاطه کلی بر تمام‌زمینه‌های پزشکی، بیمار راامیانه می‌کندو در صورت صلاحدید به یک متخصص فوق‌تخصص ارجاع می‌دهد و معمولاً بررسی‌های همه‌جانبه و اولیه‌طولانی تر هستند و یکی از ویژگی‌های مثبت نظام ارجاع، مراجعه بیشتر به پزشکان عمومی و صرفه‌جویی در هزینه بیماران است.

به نظر می‌رسد در این جدول مبلغ ویزیت بر مبنای زمان صرف شده است و میزان تحصیلات و تخصص نقشی در مبلغ ویزیت ندارند در حالی که در پزشکی مانند بسیاری از رشته‌های تخصصی دیگر ارزش خدمات ارائه‌شده به تخصصی بودن آن است نه بر اساس مدت‌زمان آن. در این جدول ویزیت پزشک عمومی ۹۸۰۰، متخصص ۱۵۵۰۰ و فوق‌تخصص و روانپزشک ۱۹۵۰۰ تومان اعلام شده است. اگر میانگین فعالیت هر پزشک در مطب خصوصی چهار ساعت در روز باشد و بر مبنای حداقل زمان ویزیت اعلام‌شده، درآمد ناخالص روزانه هر پزشک عمومی ۱۵۶۸۰۰، فوق‌تخصص ۱۸۶ هزار، روانپزشک ۱۸۷۲۰۰ تومان است. اگر بعد از هفت سال تحصیل در دوره عمومی و حداقل دو سال طرح در مناطق محروم یا سربازی، یکی از عوامل موثر در ادامه تحصیل، افزایش درآمد باشد؛ با توجه به مبالغ بالا آیا تحصیل در مقطع تخصصی به مدت چهار تا شش سال و سپس حداقل دو سال خدمت در مناطق محروم و سپس تحصیل در فوق‌تخصص به مدت سه تا چهار سال و مجدداً دو سال طرح، در مقابل عمر صرف‌شده و سختی‌های آن ارزش دارد؟ آیا بهترین راهکار برای بالا بردن سطح بهداشت و خدمات درمانی این جدول‌بندی است؟

کارتون‌خواب

حسن کریم زاده

www.karimzadehstudio.com



چهار راه جهان

سی‌ان‌ان با «فرید زکریا» برخورد کرد

تعلیق به اتهام «کپی»

مریم مرادخانی



اقرار کرد که مرتکب اشتباه بزرگی شده است. در بیانیه جداگانه‌ای، «علی زلنکو» سخنگوی مجله تایم، اظهار داشت که این مجله‌عذرخواهی این ستون‌نویس مشهور را پذیرفته است اما او را فعلاً به مدت یک ماه، از فعالیت در این مجله محروم کرده است. او همچنین این اقدام فرید زکریا را نقض کامل مقررات و استانداردهای مجله تایم خواند و به لزوم رعایت اصل

امانتداری، در درج مطالب تأکید کرد. این نخستین باری نیست که زکریا از سوی منابع خبری به سرقت مطبوعاتی متهم شده است. او همچنین یکبار در سال ۲۰۰۹ از سوی جفری گلدبرگ، نویسنده مجله آمریکایی آتلانتیک، به علت استفاده از مطالب او بدون ذکر منبع، مورد اتهام قرار گرفته بود. گرچه خبر آن، چندان مورد توجه منابع و سایت‌های خبری قرار نگرفت. طبق مقررات دانشگاه ییل، که فرید زکریا از اعضای هیات‌مدیره آن است، هرگونه اقدام به سرقت ادبی از سوی دانشجویان، به اخراج آنان منجر خواهد شد. حال این سوال پیش می‌آید که چنین اقدامی از سوی یکی از اعضای هیات‌مدیره منجر به چه خواهد شد؟

فرید زکریا، یک ستاره است. او علاوه بر اجرای هفتگی خود در برنامه برطرف‌لد جی‌پی‌اس، که به طور هفتگی از شبکه سی‌ان‌ان پخش می‌شود، برای روزنامه واشنگتن‌پست و مجله تایم نیز قلم می‌زند. پس از انتشار این خبر، سی‌ان‌ان اعلام کرد که برنامه او در روز یکشنبه از این شبکه پخش نخواهد شد. «فرد هیات»، ویراستار صفحه سرمقاله‌های واشنگتن‌پست، ضمن اشاره به ارزش نوشته‌های زکریا، درباره آنچه رخ داده است این‌گونه می‌گوید: «ما هیچ‌گاه، نسبت به صداقت و درستی نوشته‌های زکریا، هیچ‌شبهه‌ای نداشته‌ایم، اما پس از آنکه این خبر از سوی خود او تأیید شد، تصمیم گرفتیم که درباره فعالیت او در این روزنامه، تجدید نظر کنیم.»

فرید رفیق زکریا، در بیستم ژوئیه ۱۹۶۴، در هندوستان متولد شد. او تحصیلات ابتدایی خود را در هندوستان گذراند و سپس، تحصیلات خود را در دانشگاه ییل، واقع در کنتیکت ادامه داد. او در سال ۱۹۹۳ موفق به کسب مدرک دکترای خود در رشته فلسفه از دانشگاه هاروارد شد. او تاکنون، موفق به کسب درجات افتخاری بسیاری از دانشگاه‌هایی چون، کالج اوبرلین، دانشگاه میامی و کالج براون شده است. او به همراه همسر و سه فرزندش، ساکن شهر نیویورک است.

فرید زکریا، گزارشگر مجله «تایم» و مجری شبکه خبری «سی‌ان‌ان» به اتهام سرقت مطبوعاتی، فعلاً به مدت یک ماه، از هرگونه فعالیت معلق شده است. ستونی که دو روز پیش، با نام فرید زکریا، تحت عنوان «کنترل اسلحه» در مجله تایم و سایت سی‌ان‌ان منتشر شد، پس از مدت کوتاهی، از سوی چندین سایت خبری، به عنوان سرقت مطبوعاتی شناخته شد.

به گزارش روزنامه «واشنگتن‌پست» هرگونه فعالیت مطبوعاتی فرید زکریا، ستون‌نویس مجله تایم و مجری شبکه سی‌ان‌ان، از سوی هر دو این تشکیلات خبررسانی، به علت سرقت مطلبی که چندی پیش در مجله «نیویورکر» منتشر شده بود، به حالت تعلیق در آمده است. زکریا که مدت‌هاست در مجله تایم قلم می‌زند، باافلاصه پس از انتشار این خبر، آن را تأیید کرد و به دلیل آنچه به تعبیر گزارش‌ها، سرقت مطبوعاتی خوانده شده است، از این مجله و شبکه سی‌ان‌ان عذرخواهی کرد. روزنامه واشنگتن‌پست نیز که ستونی را با نام او در صفحه مقالات «لین تجریش» بازار بهتری از حالا داشت. کنایه «ماما» را در این مجله را مورد بررسی مجدد قرار خواهد داد.

بنا به اعتراف زکریا، مقاله او که قرار بود تحت عنوان «کنترل اسلحه» در شماره بعدی مجله تایم، در تاریخ بیستم آگوست ۲۰۱۲ منتشر شود، شامل چندین پاراگراف از مقاله دیگری به قلم «جیل لیپور»، تاریخ‌نویس و استاد دانشگاه «هاروارد» است که در ماه آوریل گذشته در مجله نیویورکر منتشر شده بود. خانم لیپور، در مقاله خود این‌گونه نوشته بود: «مقررات ممنوعیت حمل اسلحه، در سال ۱۸۱۳ در کنتاکی و لوئیزیانا تصویب شد و دیری نپایید که سایر ایالات نیز از این مقررات پیروی کردند. مقررات مشابهی نیز در تگزاس، فلوریدا و اوکلاهما به تصویب رسیدند. همان‌گونه که فرماندار تگزاس در سال ۱۸۹۳ شرح داد، مأموریت این سلاح‌ها، قتل و کشتار بود.»

زکریا نیز در مقاله خود، مطالب مشابهی را تنها با ایجاد چندین تغییر کوچک در نوع استفاده از افعال و کلمات، به کار برده بود.

این تشابه نوشتاری، با بیان بهتر، همسانی نوشتاری، ابتدا نظر «کم ادواردز»، گوینده خبری «ان‌آر‌ای» را به خود جلب کرد و سپس در سایت نیوز بوستر منتشر شد.

زکریا در مصاحبه‌ای کوتاه با روزنامه واشنگتن‌پست، اعلام کرد که به دلیل این کپی‌برداری، از خانم لیپور عذرخواهی کرده است. او اما از ارایه توضیحات بیشتر

هنرمند نامی از گذشته پایتخت می‌گوید

«طهران» به روایت «ناصر خان»

حمید جعفری



و «کبرآباد» خیاب می‌کاشتند، «چهارصد دستگاه» و «یخچال»، مسلسل‌سازی و کارخانه برق و یک «روزشگاه شماره ۳» یعنی تقریباً تا خیابان «خراسان» بیابانی بود البته اطراف خیابان «خراسان» بود، دو کوچه بود مثل کوچه «رخت‌شورخانه». بیشتر فوتبالیست‌ها از این منطقه تهران رشد کردند. در یخچال توپ می‌زدند. خیابان «پیروزی» و «هبرد» فعلی پیش از این، از میدان «ژاله» تا «قصر فیروزه» و «سلیمانیه» بیابان بود پُر از درخت «توت» که با پچپچه ما آنجا می‌رفتیم و توت می‌خوردیم. «سلیمانیه» هم متعلق سه «توق‌الدوله» برادر «قوام‌السلطنه» بود. در جهت دیگر «مجدیه» آخرین محل بود که بعد «فیشتر آباد» و «هیج‌ت آباد» و «روزولت» درست شد. خیابان «کارگر» فعلی و میدان «ولیعصر» را «آب کرج» می‌خواندند. آبی که از کرج می‌آمد در جوی آبجآ روانه بود. «جلالیه» هم آنجا بود که محل رژه بود که وقتی از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شدم آنجا با اسب رژه رفتیم. دیگر بیابانی بود که به سمت کرج روانه بود.»

«لاله‌زار» و «استانبول» انگار سنگ‌فرش شده بود مخصوص سینما و کافه. تا اسمشون میاد «تاصرخان» از سینما «ایران» ش می‌گه و قرار و مذا را «برای گردش و تفریح مردم یا به «سر پل» می‌آمدند در «دروازه Sherman» یا به خیابان «استانبول» می‌رفتند. سینماها هم در محدوده خیابان «لاله‌زار» بود. قرار‌ها و مدار‌های دوستان بیشتر در سینماها و به‌خصوص سینما «ایران» گذاشته می‌شد که محل ملاقات دوستان بود. سینما «ایران» از قدیمی‌ترین سینماهای ایران بود که چندی پیش بعد از سال‌ها به آنجا رفتم. همان صندلی که ۶۰ سال پیش روی آن می‌نشستم و فیلم تماشا می‌کردم را خاک گرفته بود، فیلم‌ها ریخته شده بود روی زمین، اما معروف‌ترین سینمای تهران سینما «تمدن» بود در خیابان «مساعیل بزاز» که داستان‌های زیادی درباره آن گفته شده است.

این سینما معروف بود به سینمای «ته میدان». خیابان «استانبول» و «لاله‌زار» را خاطره‌ترین خیابان تهران برای من است. علاقه‌مندم که خیابان‌ها و کوچه را بشناسم، اما تهران آنقدر تغییر کرده است که نمی‌توانم وصفش کنم و بعضی‌جاها را گم می‌کنم. «لاله‌زار» محل گردش و تفریح بود. گفتیم که سینماها در این خیابان بود. صبح پچپچه‌ها از مدرسه فرار می‌کردند و می‌آمدند در این خیابان. پرسه می‌زدند. در شب‌های جمعه هم ساعت ۸-۶ شب مخصوصاً در زمستان‌ها با اقبال خوبی روبه‌رو بود. با اینکه «مجدیه» می‌رفتند برای تماشای مسابقات فوتبال. اگر فوتبال نبود به کوهنوردی می‌رفتیم. کوهنوردی تازه‌رشد کرده بود و قله دماوند را برای صعود ورزشکاران ایرانی کشف کرده بودند. دو دسته آلمانی یکی از تیغه شمالی، یخچالی که صعود به آن سخت است و یک دسته هم از تیغه جنوبی کوهنورد‌های ممتازی صعود کردند و من هم در ۱۵سالگی این قله را فتح کردم. از خیابان «ژاله» خیلی راحت به سمت خیابان «امیریه» تا «راه‌آهن» سینما می‌شد رفت، ماشین‌ها در کار نبود، بعضی وقت‌ها درشک بود. دایم به این فکر می‌کنم که چگونه این مسیرها را طی می‌کردیم و با بایلی خایبون طرفداران «قوام‌السلطنه» و وحش خیابان برای اولین بار آبار تمان‌های دو سه طبقه ساخته شد هم آن زمان محلی برای گردش بود.»

همون قدر که تو کار سیاست این روزا گرما و سرما بود، ییلاق، قشلاق هم واسه مردم مهیا بود. «تاصرخان» حوالی تهرون رو این‌طوری تعریف کرد: «اطراف تهران هم «کرج» بود اما ییلاق «فیض» و «میکون» بود و بیشتر شب‌های جمعه به آنجا می‌رفتند ولی برای ییلاق طولانی هم معمولاً به «دماوند» می‌رفتند. «شاه‌عبدالعظیم» یکی از جاهای دیدنی تهران بود و مثل حالا نبود، نزدیک صحن کبابی بود و ماست کوزه‌ای که تمام عشق مردم این بود که زیارت کنند و بعد غذایی بخورند و برگردن تهران. سر «لین تجریش» بازار بهتری از حالا داشت. کنایه «ماما» را در این مجله را مورد بررسی مجدد قرار خواهد داد.

پس از انتشار این خبر، آن را تأیید کرد و به دلیل آنچه به تعبیر گزارش‌ها، سرقت مطبوعاتی خوانده شده است، از این مجله و شبکه سی‌ان‌ان عذرخواهی کرد. روزنامه واشنگتن‌پست نیز که ستونی را با نام او در صفحه مقالات «لین تجریش» بازار بهتری از حالا داشت. کنایه «ماما» را در این مجله را مورد بررسی مجدد قرار خواهد داد.

پس از انتشار این خبر، آن را تأیید کرد و به دلیل آنچه به تعبیر گزارش‌ها، سرقت مطبوعاتی خوانده شده است، از این مجله و شبکه سی‌ان‌ان عذرخواهی کرد. روزنامه واشنگتن‌پست نیز که ستونی را با نام او در صفحه مقالات «لین تجریش» بازار بهتری از حالا داشت. کنایه «ماما» را در این مجله را مورد بررسی مجدد قرار خواهد داد.

مصاحبه که تموم شد در گوش‌ش گفتم: «ناصر خان! بزنم به تخته چشماتون هنوز سگ داره» خندید و زد روی شونه‌ام و یکی از همون تیکه کلامی «طهرنون» رو حواله‌م کرد: «بوی مرد اومدا!»

پیر شده بود اما هنوز «خان» و مُعتمد مردم تهرون و محله‌هاش، محله‌ها و میدون‌هایی که زبون و طبقه خاص خودشون رو داشتن و دارن. زبون اندرونی و بیرونی، عشق و خاطره و رفاقت و بچه محل. تعابیر ایدئولوژیک هم توی همین محله‌ها جون گرفت: توده‌ای‌ها، کمونیست‌ها... «ناصر خان» داش‌آموز مدرسه «علمیه» توی خایبون پشتی مسجد «سپهسالار» بود، القصه شریک و سهم شلوغی‌های جلوی مجلس سناق هم شد: «در مدرسه معلمی داشتیم هندهسه درس می‌داد، گمان می‌کنم نامش «باقری» بود، توده‌ای بود. شاید هم از لیدرهای توده‌ای‌ها بود چراکه هر وقتی جلوی مجلس شلوغ بود ما را به آنجا می‌برد. خیلی اتفاقات عجیب و غریبی در آن روز‌ها افتاد اما هیچ وقت طرف این مسائل نرفتم. یعنی هیچ وقت گرایشی به سازمان جوانان، حزب توده، حزب دموکرات یا حزب «قوام‌السلطنه» نداشتم. اما به هر حال در آن دوره مرد ملی و مورد اعتماد، که صداقت و درستی‌اش بر مردم روشن بود، دکتر «مصطفی» بود و بالطبع طرفدار او بودم. اما «مصطفی» حزب و سازمان و تشکیلاتی نداشت هم مردم دنباله‌رو «مصطفی» بودند. ۲۸ مرداد ۲۲ تقریباً ۲۲ساله بودم.»

قرار ببر مُدار، بود مُدارا. اگه یکی هفت‌تیر کش بود و چریک، یه در دیگه قداره‌کش و جاهل و در دیگه آژان، سلام و علیک به راه بود. اگه عروسی بود رخت همه محل سفید بودُ ریسسه از دیوار چریک به دیوار آژان می‌رسید، اگه عزا بود که همه سیاه‌پوش بودن مثل «مینی مشکی‌پوش» (اقا مهدی مشکی‌پوش). درست تو خال عروسی کودتاجی‌ها توی داغ ۲۸ مرداد ۳۲ که اسم «.بی‌مخ» با بساط پنج‌سیری، کلاه‌پچه، خالکوبی، خنمت، خیانت، مردم، قیام، کودتا، دیکتاتوری عیون بود «تاصرخان» ازدواج کرد: «همان روز‌ها از دواج کردم و سرگرم مراسم عروسی و خیلی درگیر این ماجرا نبودم. اما مطلع بودم در تهران اتفاقاتی افتاده است و خیلی زود همه چیز برچیده شد و دوباره اوضاع معمولی. در آن سال دو فیلم «گلگرد» و «افسونگر» را بازی کردم و بعد هم فیلم «فقتل»، بعد از آن به دانشکده افسری برای خدمت سربازی رفتم. همان روز در ییلاق دماوند بودیم مرحوم استاد «محمد نوری» خواننده هم با ما بود. بعد از مراسم عروسی که به تهران بازگشتیم، کودتا شده بود.»

رودری بود که توی این شهر بالا و پایین شد. روز و شب توفیری نداشت. وقتی تهرون پر بود از صدای چماق رو سر و قداره تو سینه، همه بیرق‌ها پایین بود. چه چیزهایی که این رودری‌ها گواه و شاهدش نبودند. از یه سر خیابون حزب «قوام‌السلطنه» میومد و از بالای خیابون طرفداران «قوام‌السلطنه» بود و وحش همین روزا بود که آخر س‌ری‌ها توده‌ای‌ها با پیرهن سفید توی میدون «فوزیه» جمع می‌شدند. اون سر میدون هم «پان‌ایران‌پست‌ها». چوب دستی بود که بالا و پایین می‌رفت. قلمه و قداره هم که سفید می‌رفت بالا و راست سینهٔ قلم میومد پایین. «تاصرخان» از ۲۰ تیر گفت: «مکزک تهران هم «سرچشمه» بود و «شاه‌آباد» و «پارستان». از سوی دیگر هم «امیریه» و چهارراه «مخبّرالدوله». همه این شلوغی‌ها و دعوا و مرافعه در اینجاها بود... ۳۰ تیر چهارراه «مخبّرالدوله» خیلی شلوغ بود هانجا بود که «قوام‌السلطنه» و «مصطفی» درگیر بودند و اتفاقاتی افتاد که «مصطفی» دوباره رو کار آمد... «شاه‌آباد» که اشاره به محل کتافروشی‌ها بود. کتاب هم کرایه می‌دادند. شبی یک ریال، دو ریال، رمان می‌گرفتم. شلوغ‌ترین پیاده‌روهای تهران پیاده‌روهای «شاه‌آباد» بود...»

مردم بدون واژه همدیگرو می‌شناختن. «رزم‌آ» رو «خلیل طهماسبی» زد. وقتی اومدن «خلیل» بگین سرباز‌ها ریختند توی کوچه، سرهنگ کوتاه‌قدی در خونه محله و میدون و سکنه که باشه، خود به خود می‌شه شهر. تهرون هم این شکلی شهر شد. تهرون قدیم مدل قجری پنج‌تا محل داشت و پنج میدون: «عودالاجان»، «سنگلج»، «بازار»، «چاله‌میدون» و محله «دولت»، میدون «توپخانه»، «پارستان»، «کرج»، «پاقاقی» و «مشق» به طرفه‌العینی «کرسنطو کلمب» تهرون بودی. «تاصرخان» درباره تهرون قدیم گفت: «تهران آنچنان بزرگ نبود که خود من که بچه تهران هستم این روز‌ها در آن گم می‌شوم. تهران قدیم از میدان «ژاله» - شهدا- از آنجا به بعد بیابان و به‌روت بود. در «دولاب»

بی‌تعارف

قانون‌های نانوشته در «لوکارنو»

مینو مشیری



■ سیدد فیلم در ده روز جشنواره «لوکارنو» می‌شود سی فیلم در روزا که البته امکان‌پذیر نیست و نتیجه‌ای جز روان‌پریشی نمی‌تواند همراه داشته باشد. اما وقتی اطمینان داشته باشید این ۳۰۰ فیلم همه دیدن ندارند دیگر از صبح تا شام آسمی‌سمر از این سینما به آن سینما نمی‌دوید. باید انتخاب کنید و این انتخاب را دست‌اندرکاران حرفه‌ای جشنواره، صحیح یا ناصحیح، به‌حق یا به ناحق، در سینمای مطبوعات برای روزنامه‌نگاران و منتقدان سینمایی کرده‌اند. به این معنا که گزیده‌ای از جالب‌ترین و قابل‌اعتناترین فیلم‌های جشنواره در بخش‌های گوناگون را در این سینما برایتان به نمایش می‌گذارند.

سینمای مطبوعات در جشنواره لوکارنو-ز در مرکز جشنواره قرار دارد. صندلی‌هایش راحت، صدا و تصویرش بی‌یفتق و فیلم‌ها از ساعت ۹ صبح آغاز می‌شوند و تا پاسی از شب ادامه دارند. در این مدتی که من اینجا هستم، حتی روز و ساعت یکی از برنامه‌ها تغییر نکرد و همه با اطمینان توانستند این ۱۰ روز جشنواره را آسوده‌خاطر برنامه‌ریزی کنند. سینمای مطبوعات در لوکارنو قانون‌های نانوشته دارد: از جمله در پایان هر فیلم هیچکس کف نمی‌زند و هیچکس نظرش را بیان نمی‌کند. دلایلش هم اینست که مطبوعات‌ها می‌خواهند در رسانه‌ای که نماینده‌اش هستند، عقایدشان را بنویسند و یا در رادیو و تلویزیون بیان کنند. هیچکس اشتیاقی ندارد حرف‌های تکراری بزند و یا نظرات دیگران را سرقت کند. در سینمای مطبوعات صدای زنگ تلفن همراه هیچکس مزاحم دیگران نمی‌شود. پس از هر فیلم از مسابقه بین‌الملل، کارگردان و تهیه‌کننده و اغلب هنرپیشگان فیلم در مصاحبه مطبوعاتی شرکت می‌کنند و بی‌ریا به سئوالات خبرنگاران جواب می‌دهند. این جلسات همواره مؤدبانه برگزار می‌شوند ولو سئوالات گاه شیطنت‌آمیز باشند.

از سینمای مرکزی فیلمی در مسابقه بین‌الملل دیدیم که بسیاری از ما را مجذوب کرد. نیکولاس پرده، کارگردان مرکزی فیلم که ۳۰ سال دارد، به نحوی بود و تحسین‌برانگیز فیلمی ساخته است که در آن فیلم داستانی، فیلم مستند و سینمای تجربی را کنار هم قرار داده است، نه فقط در یک صحنه بلکه در یک نما، نه فقط یک بار که چندین بار. داستان فیلم ساده است: مسئولیت والدین در خانواده. پلری بی‌خبر و بنگاه همسر و پسرش را ترک می‌کند و سالیان سال ناپدید می‌شود. سپس ۱۵ سال می‌گذرد و پدر خانواده باز هم بی‌خبر و بنگاه به خانه بازمی‌گردد و کارگردان با تماشاگران فیلم به بحثی فلسفی درباره واقعیت و رئالیسم می‌پردازد: بعضی از صحنه‌ها را دو بار با اندک تفاوت‌هایی به ما نشان می‌دهد و ما نمی‌دانیم بازیگران «هم‌عین» می‌کنند یا نقش خود را ایفا می‌کنند، نمی‌دانیم حرف دل خودشان را می‌زنند یا حرف‌هایی که در فیلم‌نامه برایشان نوشته شده در هر دو...

این ابهام و ابهام و این مرزهای نامشخص، ابعادی توصیف‌ناپذیر به فیلم می‌بخشند که مذهب‌های طولانی ذهن تماشاگر را درگیر می‌کند. ضمناً نقش‌های مادر و پسر به گونه‌ای حیرت‌آور و عالی ایفا شده‌اند. نام فیلم Me mejores temas است که اشاره به س‌ی‌دی‌های پر فروش در مرکز دارد. ولی موسیقی فیلم «پاراسونهای گلدبرگ» باخ است. فیلم محصول ۲۰۱۲ مرکزی است و نیکولاس پرده هم کارگردان هم فیلم‌نامه‌نویس و هم تدوینگر فیلم خود است. اگر ه‌روقت و هر کجا نتوانستید این فیلم را ببینید، توفیقی خواهید بود. همین.

ادامه از صفحه اول

زلزله بزرگ در شمال غرب کشور

زمان هرچه جلوتر می‌رفت، تصویر فاجعه وضوح بیشتری می‌یافت و در شرایطی بود که امدادگران هنوز خود نمی‌دانستند چه اتفاقی در روستاها رخ داده است. درخواست امداد از استان‌های همجوار آذربایجان شرقی و اعزام سه فروند بالگرد به مناطق زلزله‌زده از نخستین اقداماتی بود که برای کمک‌رسانی به حادثه‌دیدگان انجام شد. در شرایطی که تیم‌های امداد و نجات به سختی و البته کندس‌ی در تلاش بودند تا خودشان را به مناطق حادثه‌دیده برسانند نجات‌یافتگان و زنده‌ماندگان در روستاهای می‌کوشیدند به‌زخمیان کمک برسانند و افرادی را که زیر آوار خنده‌ها گرفتار شده بودند بیرون بکشند. اولین آمار رسمی را از تعداد کشته‌شدگان دکتر غلام‌رضا معصومی -رییس اورژانس کشور- ساعت ۱۰ و ۱۵ دقیقه اعلام کرد و گفت: «بر اساس گزارش‌های دریافتی حدود ۴۰ تا ۵۰ نفر در اثر زلزله آذربایجان شرقی جان خود را از دست داده و حدود ۶۰۰ نفر در مناطق زلزله‌زده مجروح شده‌اند.» اما این رقم تا لحظه تنظیم گزارش افزایش یافت. پس از رسیدن گروه‌های نجات تلاش برای آواربرداری، امدادسانی به مجروحان و بیرون کشیدن اجساد آغاز شد اما این کوشش‌ها هنوز به پایان نرسیده و عملیات جست‌وجو همچنان ادامه دارد. به همین سبب احتمال افزایش تلفات باز هم وجود دارد. بنا بر گفته مدیر کل مدیریت بحران استان آذربایجان شرقی ۶۰ روستا در پی این زلزله بین ۵۰ تا ۷۰ درصد و شش روستا ص‌درصد تخریب شده‌اند.